

فصلنامه تاریخ اسلام

سال یازدهم، شماره سوم و چهارم،

پاییز و زمستان 1389، شماره مسلسل 44 - 43

زبان‌شناسی اعراب و بومیان خراسان در عهد اموی

تاریخ دریافت: 89/6/28 تاریخ تأیید: 89/8/20

دکتر علی‌اکبر عباسی*

دولت اموی در اواخر قرن اول هجری، زبان فارسی دیوان‌ها را به عربی تبدیل کرد. اما این امر در خراسان با تأخیر انجام شد. در ابتدا گفت‌وگو میان اهالی بومی خراسان و اعراب ساکن در آن دیار مشکل بود و به تدریج آنان با اصطلاح‌های مهم زبان‌های یک‌دیگر آشنا شدند. فراگیری زبان گروه مقابل، برای نسل دوم آسان‌تر بود. اعرابی که مسئولیت اداری داشتند و با مردم در ارتباط بودند تا حدودی زبان فارسی را فرا می‌گرفتند. برخی از داعیان عرب عباسی، زبان فارسی را یاد گرفتند تا امر دعوت را در میان بومیان خراسان گسترش دهند، بومیانی نیز که از سوی عرب‌ها در پست‌های مهم منصوب می‌شدند و به ویژه کسانی که قصد یادگیری علوم اسلامی را داشتند، زبان عربی را فرا می‌گرفتند. یک نسل پس از ورود اعراب به ایران، نحوین بزرگی در ادب عربی در میان بومیان ایرانی پیدا شدند.

واژه‌های کلیدی: زبان فارسی، زبان عربی، دولت اموی، امور اداری، خراسان، علوم

اسلامی.

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.

مقدمه

پس از ورود اسلام به ایران، اعراب زیادی به این سرزمین آمدند و بیشتر ایشان در خراسان اسکان یافتند. موضوع ارتباط میان اعراب فاتح مسلمان و بومیان فارسی زبان از مباحثی است که در پژوهش‌ها، کمتر به آن پرداخته شده است. ارتباط صمیمی می‌توانست. تأثیر مذهبی پایداری بر ایرانیان گذارد. این ارتباط بدون استفاده از زبانی مشترک امکان‌پذیر نبود.

به راستی اعراب و ایرانیان با چه زبانی با یک‌دیگر ارتباط برقرار می‌کردند؟ آیا برقراری ارتباط، با زبان قوم فاتح یعنی عربی بود؟ فارسی میانه، فارسی جدید و عربی در خراسان عهد اموی چه جایگاهی داشتند؟ مردم با چه زبانی صحبت می‌کردند؟ چه کسانی هر دو زبان را فراگرفته بودند؟ برخورد داعیان و طرفداران نهضت عباسی با زبان عربی و عرب زبانان چگونه بود؟

در این پژوهش به دنبال پاسخ‌گویی به پرسش‌های فوق می‌باشیم و می‌کوشیم رابطه زبانی اعراب و بومیان خراسان را در عهد اموی تبیین کنیم.

فارسی میانه و ارتباط آن با فارسی دری

پیش از اسلام زبان ایرانیان، فارسی میانه یا پهلوی بود. پس از ورود اسلام، به تدریج زبان فارسی میانه جای خود را به زبان فارسی دری داد. زبان پهلوی و دری به هم نزدیک بودند و بنا بر دیدگاه برخی از نویسندگان قرون نخستین، لهجه‌های متفاوتی از زبان پارسی موجود بوده است. مسعودی، جهان‌گرد، و مورخ معروف، که با اقوام و فرهنگ‌های گوناگون دیدار داشته و آثار برخی از آنها را مطالعه کرده است، در این باره می‌نویسد:

حروف زبان پهلوی و دری و ترکیب کلمات آن دو یکی است. بنابراین هر

دو زبان یکی است، هر چند در چیزهای دیگر تفاوت داشته باشد.¹

یاقوت نیز به نقل از ابن مقفع، لهجه‌های فارسی را شامل پهلوی، دری، فارسی، خوزی و سریانی می‌داند.² نخستین کتاب‌هایی که به زبان فارسی دری نوشته شده‌اند، دارای

واژگان زیادی از زبان پهلوی می‌باشند و در موارد بسیاری نیز دارای کلمات و اصطلاح‌هایی هستند که شباهت فراوانی به لغت‌ها و اصطلاح‌های زبان پهلوی دارد. مصححان متخصص زبان فارسی در هنگام تصحیح این دسته از کتاب‌ها، به این نکته اشاره کرده‌اند. از جمله، در مقدمه و پاورقی‌های مصحح کتاب تاریخ سیستان به نمونه‌های زیادی از شباهت‌ها و تفاوت‌های دو لهجه پهلوی و دری اشاره می‌شود، مثلاً در نثر پهلوی و دری، افعال در پایان جمله تکرار می‌شوند. مصحح کتاب مذکور، برای اثبات قدیمی بودن نثر کتاب، الفاظ پهلوی فراوانی را از متن آن استخراج کرده و درباره اصطلاح‌هایی که فقط در کتاب‌های نخستین دری وجود داشته و سپس تغییر کرده و یا از بین رفته، توضیحاتی را ارائه می‌کند.³ در کتاب مجمل التواریخ و القصص، در مقدمه و پاورقی‌های مترجم⁴ البدء و التاریخ تألیف مقدسی و هم چنین مقاله «آدم» در دائرة المعارف بزرگ اسلامی⁵ به نمونه‌های دیگری از این واژگان و روش تبدیل آنها از پهلوی به دری اشاره می‌شود.

در اوایل عهد عباسی، مأمون، مشوق ترجمه کتاب‌های پهلوی به عربی بود. وی در این راه، پول زیادی را هزینه می‌کرد.⁶ مؤلف کتاب تاریخ سیستان از کتابی به نام «شگفتیهای سیستان» به زبان پهلوی در نگارش کتابش استفاده کرده است.⁷ که در آن زمان از بین نرفته بود تحول زبان پهلوی به دری به تدریج اتفاق افتاد. در قرون بعد به تدریج با تحول بیشتر ادب فارسی، زبان دری برای بسیاری از مردم روان نبود و برخی از ترجمه‌های پهلوی به دری، دوباره به فارسی فصیح ترجمه شد. بنابراین زبان پهلوی و فارسی بسیار به هم نزدیک‌تر از زبان عربی بودند، ولی ادب عربی نیز تأثیر خود را بر زبان دری و فارسی نوین بر جای گذاشت.

زبان عربی و فارسی در دولت اموی

پس از فتح خراسان به دست اعراب مسلمان و برقراری ارتباط میان اعراب و ایرانیان و نوشتن نامه‌ها و دیوان‌ها باید با زبانی مناسب انجام می‌شد. از سویی ایرانیان با کتابت و امور اداری آشنا بودند و از سویی دیگر، اعراب فاتح و نیروی مسلط بودند. در برابر اعراب

که از زبان عربی حمایت کرده و آن را زبان قرآن، پیامبر ﷺ و اهل بهشت می‌دانستند، ایرانیان بر اساس روایتی جعلی یا درست تأکید می‌کردند کلام ملائکه و زبان اهل بهشت، فارسی دری و پارسی است.⁸

تاویل آیات قرآن به نفع فارسی زبانان در قرون بعد⁹ نشان‌گر کم‌رنگ شدن زبان عربی در میان عموم مردم می‌باشد. احتمالاً برخی از اصطلاح‌های معروف عربی را بومیان ایران یا حداقل برخی از آنان یاد گرفتند.¹⁰ برخی اعراب دوست داشتند زبان عربی را به بومیان بیاموزند، ابوالاسود دوئلی در این باره می‌گوید:

اینان موالیانی هستند که خواهان اسلام شده و به آن گرویده و در شمار برادران ما در آمده‌اند. این ما هستیم که باید شیوه سخن گفتن را به آنان

*بیاموزیم.*¹¹

معمولاً از دولت بنی‌عباس با نام دولت عجمی خراسان و از دولت اموی با نام دولت عربی شامی یاد می‌شود.¹² روایت شده که نفس الزکیه خطاب به خراسانیان سپاه منصور بانگ بر آورد: «یا اهل فارس؛ یعنی الخراسانیه»، این جمله در متن اثر مقدسی آمده است.¹³

در ابتدای تشکیل دولت عربی اموی، دیوان و به ویژه بخش ثبت اموال به فارسی بود.¹⁴ در زمان حجاج، زاذان فرخ دیوان را به فارسی اداره می‌کرد.¹⁵ و در آن زمان صالح بن عبدالرحمن، اصرار بر عربی کردن دیوان داشت و چون می‌توانست به عربی و فارسی بنویسد، این کار را با موفقیت انجام داد.¹⁶ ظاهراً تبدیل زبان فارسی دیوان به عربی در شام به دست قحذم ولید بن هشام انجام شد.¹⁷

در خراسان عهد اموی (حداقل در اوایل) بیشتر منشیان زردشتی، حساب‌ها را به فارسی می‌نوشتند. بر اساس برخی از روایت‌ها، نگارش در خراسان در زمان نصر بن سیار و به دستور یوسف بن عمر به نصر، از فارسی به عربی برگردانده شد. اسحاق بن طلیق کار برگرداندن کتابت از فارسی به عربی را برعهده گرفت.¹⁸

زبان اداری در خراسان عهد اموی در ابتدا فارسی بود و سپس عربی شد. احتمالاً زبان فارسی رایج در اواسط قرن اول، متفاوت از فارسی نوین بوده است. به این دلیل که فارسی نوین به صورت گسترده در قرن چهارم مطرح شد و زبان فارسی عهد اموی کمتر تحت تأثیر عربی قرار داشت، بیشتر منشیان عهد اموی که حساب‌ها را به فارسی می‌نوشتند، چنانکه در سطور پیشین به نقل از جهت یاری اشاره شد زرتشتی بودند بنابراین فارسی اوایل عهد اموی باید متفاوت از فارسی نوین پیدا شده در عهد سامانی بوده باشد، کلمات فارسی مطرح شده توسط بومیان بخارا¹⁹ در ابتدای ورود اسلام به آن شهر نیز مؤید این مطلب است. توجه دولت اموی به زبان عربی و بی‌مهری به زبان فارسی، حداقل به صورت موقت موقعیت زبان عربی را بهتر کرد و کارمندان اداری برای حفظ شغل خویش مجبور شدند، آن را فرا گیرند، با این تحول، برخی از کارکنان بومی، شغل خویش را از دست دادند.

زبان اهالی بومی و اعراب خراسان

بر اساس برخی از شواهد، در ابتدای ورود اسلام به ایران و خراسان، بیشتر ایرانیان و بومیان به ویژه عوام و رعیت به فارسی سخن می‌گفتند و عربی نمی‌دانستند. اگر بومیان خراسانی، عربی را یاد گرفته بودند با نام عجمان از آنان یاد نمی‌شد. ابن ابی الحدید که از کارگزاران دولت بنی عباس در اواخر دوران فرمانروایی ایشان بود، می‌نویسد:

خراسانی‌ها که عجم بودند به یاری بنی عباس که دولتی عرب بود، قیام

کردند.²⁰

ابن فقیه نیز در این باره می‌گوید:

خراسانیان بودند که با اعراب و اهل شام برای دین خدا جنگیدند.²¹

زمانی که ثابت بن قطنه، در دوران خلافت عبدالملک مروان، محمد بن عبدالله خزاعی را به نزد موسی بن عبدالله بن خازم فرستاد، به وی گفت: مبادا به عربی سخن بگویی، اگر

پرسید از کجایی، بگو از اسیران بامیان هستیم.²² مردم بخارا نیز در عهد اموی به ویژه در اوایل ورود اسلام به آن شهر، زبان عربی نمی‌دانستند تا جایی که در ابتدا نمازشان را به فارسی می‌خواندند. نرشخی در این باره می‌نویسد:

قرآن به فارسی خواندندی و عربی نتوانستن آموختن و چون وقت رکوع شدی، مردی بود که در پس ایشان بانگ زدی بکنیتا نکینت و چون سجده خواستندی کردن بانگ کردی نکونیا نکونی.²³

این خبر نشان می‌دهد که در این زمان اصطلاح‌های فارسی جدید در میان مردم همه شهرها معمول نشده بود و فارسی آنان با فارسی نوین متفاوت بوده است و احتمالاً سرشار از اصطلاح‌های پارسی میانه بوده است. مقدسی در قرن چهارم درباره زبان مردم بخارا می‌نویسد:

زبان دری زبان در است، زیرا زبان درباریان بوده و زبان بخارائیان است.
زبان روستائیان بخارا سغد و چند گونه است.²⁴

وی لهجه فارسی شهرهای خراسان را در زمان حیاتش با یک دیگر مقایسه کرده است.²⁵ البته برخی نویسندگان آن دوران مثل مسعودی زبان‌های دری، پهلوی و آذری را یک زبان دانسته و همه را جزء شاخه‌های مختلف زبان فارسی به حساب می‌آورند که هم زمان در قرون نخستین اسلامی معمول بوده است.²⁶ همدانی در قرن سوم می‌نویسد:

زبان اهل خراسان فارسی هست و مردم آن سامان به فارسی حرف می‌زنند و متکلمان آن سرزمین به عربی می‌نویسند.²⁷

متکلمانی نیز پیدا می‌شدند که به فارسی مجادله و مباحثه می‌کردند. کمی پس از سقوط امویان در زمان احمد بن حنبل، یکی از متکلمان خراسانی درباره مخلوق و حادث بودن قرآن به زبان فارسی بحث می‌کرد.²⁸ اما در آن دوران، افرادی نیز بودند که به فارسی و عربی سخن می‌گفتند. ابوالفرج در این باره می‌نویسد:

غلامان فارسی، اشعار و ترانه‌هایی به فارسی و عربی می‌خواندند.²⁹

به تدریج با حضور اعراب و فراهم شدن زمینه، برخی از بومیان توانایی سرودن شعر را به زبان عربی پیدا کردند.³⁰ زیاد عجم که اصالت اصفهانی داشت و در خراسان زندگی می کرد، شعری به عربی در رثای مغیره بن مهلب سرود.³¹ البته بیشتر عوام، به فارسی سخن می گفتند و یکی از شواهد آن، شعر معروف کودکان درباره شکست اولیه اسد در ختلان است. کودکان بلخی نیز در بازگشت اسد قسری حاکم خراسان از نبرد ترکان و شکست از آنها در ختلان شعری سرودند که طبری به نقل از مدائنی روایت کرده است:

از ختلان آمدیه برو تباه آمدیه

ابار باز آمدیه خشک نزار آمدیه³²

از ختلان آمده است. با روی تباه آمده است. آواره باز آمده است. بیدل فراز آمده است. طبری سه بار این شعر را به نقل از مدائنی روایت کرده است. کامل ترین این روایت ها، همانی است که بیان شد. در روایتی دیگر، مجموعاً سه مصرع ذکر شده و در مصرع سوم «بیدل فراز آمدی» آمده است.³³ هم چنین در هر سه مصرع به جای آمدیه، آمدی ذکر شده است. در روایتی دیگر، فقط بیت اول ذکر شده و فعل آن هم در هر دو مصرع آمدی می باشد.³⁴

این اشعار، اولین بیت های سروده شده به فارسی جدید نبود. یزید بن مفرغ در زمان زیاد و حدود نیم قرن قبل اشعاری سروده که عمده کلمه های آن، فارسی نوین بود و در ادامه این نوشتار به آن اشاره می شود. تألیف کتاب هایی به زبان فارسی در قرون بعد رخ داد و حتی نخستین کتاب های فارسی در اوایل عهد عباسی نوشته شدند. به آفرید که در اواخر عهد اموی از طرفداران ابومسلم بود و در ابتدای دوران عباسیان قیام کرد و به دست ابومسلم کشته شد، در زمان قیامش کتابی به زبان فارسی نوشت.³⁵

سبب این که اهالی خراسان و سایر نقاط ایران مانند بسیاری دیگر از مناطق فتح شده به دست مسلمانان، عرب نشدند، متفاوت بیان شده است. برخی معتقدند ملت های آریایی شرق دجله تا سند به سبب دوری ریشه زبانشان از عربی امکان عرب شدن، نداشته اند و به

همین سبب عجم خوانده می‌شدند.³⁶ نویسندگان تاریخ کمبریج نیز به این موضوع اشاره کرده‌اند که اهالی سوریه و فلسطین به زبان سامی صحبت می‌کردند که از لحاظ دستور ادبی شبیه عربی بود ولی در مصر که دستور زبان متفاوت بود، عربی شدن زبان دیرتر انجام شد.³⁷

شاید عربی نشدن زبان مردم ایران تا حدودی متأثر از این بود که آنان برخلاف مصر و سوریه، قبل از فتوح اسلام حکومت‌های مستقل داشتند و احساس هویت مستقل در بین آنها بیشتر بود. تعداد اعراب مهاجر به مصر از اعراب مهاجر به خراسان کمتر بود. به نظر می‌رسد، ورود ترکان (به طور گسترده از قرن چهارم به بعد) و مغولان (در قرن‌های هفتم به بعد) به کم‌رنگ شدن زبان عربی در خراسان که گروه‌های بیشتری از اعراب در آن ساکن بودند و سایر نقاط ایران کمک کرده است.

نخبگان خراسان و فراگیری هر دو زبان

برخی از ایرانیان برای اداره دیوان‌ها و ارتباط با مردم و حاکمان، زبان فارسی و عربی را یاد گرفتند از عهد حجاج تلاش می‌شد از وابستگی دیوان‌ها به ایرانیان کاسته شود و برخی از اعراب در این زمینه آموزش دیدند و افرادی که از سوی عرب‌ها به مناصب سیاسی می‌رسیدند، زبان عربی را یاد می‌گرفتند.

برخی از شخصیت‌های مهم که با همه نژادها و گروه‌ها ارتباط برقرار می‌کردند. بر هر دو زبان تسلط داشتند. در باره ابو مسلم گفته شده که با فصاحت تمام به زبان فارسی و عربی صحبت می‌کرد و فوق‌العاده با هوش و محتاط بود.³⁸ زندگی ابومسلم در دوران نوجوانی در زندان عراق با دو برادر از بنی عجل و همراهی او با محمد بن علی و فرزندش ابراهیم در شام سبب شده بود بر زبان عربی مسلط شود و اصالت ایرانی او و لزوم ارتباطش با بومیان خراسان باعث آشنایی وی با زبان فارسی بود. کلمه‌های فارسی در متن سخنان ابومسلم در منابع دیده می‌شود. کلمه‌هایی مانند گندآباد و بوآباد که فارسی است و ابومسلم به مکانی در خراسان به سبب برخورد بد مردمش با وی لقب داد.³⁹ بنا به نقل

مؤلف مجمل التواریخ و القصص، ابومسلم «شعر به تازی و فارسی گفتی»⁴⁰ و بر همین اساس برخی، او را نخستین شاعر پارسی زبان پس از ورود اسلام به ایران می‌دانند.⁴¹ که این گونه نیست. بعضی از خطبه‌های ابومسلم به عربی متأثر از خطبه‌های امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه بود.⁴² که تسلط او بر زبان عربی را نشان می‌داد.

عطاء بن یعقوب بن ناکل به عربی و فارسی شعر می‌سرود.⁴³ حمید بن قحطبه طایبی با این که عرب بود ولی چون از فرماندهان سپاه عباسی بود که عمده افراد آن، خراسانی و فارس بودند، کلمه‌ها و اصطلاح‌های فارسی را یاد گرفته بود. وی خطاب به نفس الزکیه جمله «مسلمان کشند» را درباره خراسانیان گفت.⁴⁴

بسیاری از عرب‌های خراسان، قبل از آغاز نهضت عباسی کم و بیش فارسی یاد گرفته بودند. از سخنان ابن خازم که مدت‌های طولانی در خراسان بود، مشخص می‌شود که وی با برخی از کلمه‌ها و اصطلاح‌های فارسی و مفاهیم آن آشنا بوده است. وی درباره «کسیب و عجله» و مفهوم فارسی این دو لغت، صفات صاحب این دو اسم را بیان می‌نماید.⁴⁵ هر چند که او برای راحتی ارتباط با بومیان، در برخی مواقع با خود مترجم داشت. نام مترجم وی موصول اسوار بود.⁴⁶ که شاید از نسل اسواران عهد باستان بوده باشد.

در جمله‌های همراهان موسی بن عبدالله بن خازم، کلمه‌هایی فارسی، مثل «آسمان‌جونی»⁴⁷ و یا کلمه‌هایی مثل «جوازت»⁴⁸ دیده می‌شود. در متن نقل قول‌های اعراب ساکن خراسان، کلمه‌هایی فارسی بیان شده است. این اصطلاح‌های فارسی عیناً در میان نثرها و متن‌های عربی آمده است.

برخی از عرب‌ها در درگیری با بومیان به عمد از اصطلاح‌ها و فحش‌هایی به زبان فارسی استفاده می‌کردند تا بومیان را تحقیر و عصبانی کنند.⁴⁹ و این شاهدهی بر آشنایی بسیاری از اعراب با برخی از اصطلاح‌های زبان فارسی است.

ترکان درگیر با خراسانیان همراه خود مترجم داشتند که احتمالاً به زبان عربی با سپاه

جنید* ارتباط برقرار می‌کردند. در اخبار دوران جنید آمده است که یکی از همراهانش محمد بن عبدالله بن حوذان نام داشت که در هر حمله یکی از ترکان را کشت یکی از مترجمان دشمن بانگ زد که آیا می‌پذیری که سوی ما آیی...⁵⁰

نصر بن سیار از معدود حاکمان خراسان بود که مدت‌های طولانی پیش از امارتش در آن دیار زندگی کرده و با فارسی آشنا بود و به این زبان سخن می‌گفت.⁵¹ نصر بن سیار که از بزرگان کنانه قریش بود، در سخنرانی خود در آغاز اختلاف مضری‌ها و یمانی‌ها از کلمه‌های فارسی و عربی استفاده کرد.⁵² البته نصر با برخی از بومیان، مانند مادر فرمانروای فرغانه که احتمالاً به سغدی تکلم می‌نمود با کمک مترجم حرف می‌زد.⁵³

خط سغدی که در فرارود مرسوم بود، با خط پهلوی از یک ریشه و از منشأ خطوط الفبای سامی است. بکیر بن ماهان که به احتمال زیاد، بومی خراسانی بود به سبب این که مدت‌ها در سرزمین‌های عربی زندگی کرده بود، بیشتر به فارسی صحبت می‌کرد.⁵⁴ برخی از بزرگان بومی خراسان هم با این که کم و بیش عربی را از مهاجران فرا گرفته بودند، تلاش می‌کردند همواره به فارسی سخن گویند حیان نبطی، سردار معروف ایرانی قتیبه بن مسلم در گفت‌وگو با عباس بن ولید بن مروان به زبان فارسی با وی پرخاش کرد.⁵⁵ در بعضی از مکان‌های عمومی، کلمه‌های گهربار با جمله‌هایی آمیخته از فارسی و عربی نوشته می‌شد. مسعودی جهان‌گرد معروف و مؤلف المروج الذهب می‌نویسد:

یکی از اهل تحقیق و روایت می‌گوید که بر در نوبهار بلخ به فارسی نوشته

بود که بوداسف گوید، دربار پادشاهان به سه چیز نیازمند است «عقل، صبر،

مال» و زیر آن به عربی نوشته بود بوداسف نادرست گفته، مرد آزاده اگر یکی

* جنید بن عبدالرحمن از حاکمان معروف خراسان در عهد هشام بن عبدالملک بود که با دادن رشوه به همسر هشام و خودش توانست به حکومت آن ایالت دست یابد. (ر. ک: طبری، پیشین، ج 7، ص 67)

از این سه چیز را داشته باشد می‌باید ملازم دربار سلطان نشود.⁵⁶

آشنایی اعراب با زبان فارسی

یزید بن مفرغ از اعراب ساکن خراسان، اشعاری به فارسی سروده است.⁵⁷ افرادی از نسل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مانند بیشتر عرب‌ها به تدریج با زبان فارسی آشنا شده و شعر فارسی می‌سرودند که از جمله آنها می‌توان به ابو البرکات فضل بن علی از نسل امیرالمؤمنین علی ع با یازده نسل فاصله اشاره کرد.⁵⁸ افرادی نیز بودند که مدت‌ها در خراسان ساکن بودند ولی با زبان فارسی آشنایی نداشتند. ابو الصیداء از جمله این افراد بود. بیشتر مردم فرارود به فارسی سخن می‌گفتند. زمانی که حاکم خراسان، اشرش بن عبدالله گفت: یکی را بجوید که متقی و فاضل باشد که او را سوی فرارود فرستم تا مردم آن جا را به اسلام دعوت کند. ابو الصیداء صالح بن طریف وابسته بنی ضبه را به وی نشان دادند، اما ابو الصیداء گفت: من در زبان فارسی مهارت ندارم. پس ربیع بن عمران تمیمی را همراه وی فرستادند.⁵⁹ این روایت نشان می‌دهد که بعضی از اعراب فارسی را یاد گرفته بودند و برخی از موالی غیر ایرانی فارسی را نمی‌دانستند.

برخی اشعار ابن مفرغ در دوران امارت فرزندان زیاد، در تاریخ طبری به صورت ترکیبی از کلمه‌های فارسی بیان می‌شود:

آب است نبیذ است عصارات زبیب است

سمیه رو سپیذ است⁶⁰

و در مواردی کلمات فارسی همراه با ال در متن عربی نقل شده است.⁶¹ این اشعار علاقه و آشنایی شاعر عرب را به زبان فارسی نشان می‌دهد.

ابو نواس شاعر معروف عرب در قرن اول هجری، در شعری نیمه فارسی و نیمه عربی از جشن مهرگان و نوروز یاد می‌کند:

یا غاسل الطرجهار للخنسد ریس العقار

یا نرجسی و بهاری بده مرا یک بار سمیه رو سپید است⁶²

آشنایی اعراب ساکن خراسان با زبان فارسی، پس از سقوط امویان بیشتر شد. نویسندگانی از نسل اعراب ساکن خراسان در قرن‌های بعد، کتاب‌های مهمی به زبان فارسی نوشتند که می‌توان به ابن فندق، مؤلف تاریخ بیهق اشاره کرد. او خود را از نسل خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین از صحابه انصاری پیامبر ﷺ می‌دانست و نسبش تا خزیمه را در اثرش بیان کرده است.⁶³ بلعمی که ترجمه وی از تاریخ طبری، یکی از نخستین نثرهای فارسی پس از اسلام می‌باشد، نسبش به اعراب تمیمی ساکن خراسان می‌رسد.⁶⁴

زبان سپاهیان خراسانی

سپاهیان خراسانی و هواداران خراسانی عباسیان دیدار ابو سلمه به یک‌دیگر بشارت می‌دادند و به فارسی درباره ملاقات با او گفت‌وگو می‌کردند.⁶⁵ همچنین سپاه خراسان در نبرد با مردم شام به فارسی سخن می‌گفتند و برخی از جمله‌های آنان در منابع عربی به زبان فارسی بیان شده است. از جمله یک بار در نبرد با بخشی از شامیان به یک‌دیگر گفتند: «این سگان را ول کنید». ⁶⁶ زمانی که سفاح در کوفه سخنرانی کرد، سپاهیان خراسانی با کلمه‌ها و جمله‌های فارسی، وی را تأیید کردند.⁶⁷

ایرانیان در خارج خراسان، نیز به فارسی سخن می‌گفتند. آنان قیام مختار و در سپاه ابراهیم بن اشتر با یک‌دیگر به فارسی صحبت می‌کردند. عمیر بن حباب با مشاهده ایشان به ابراهیم بن اشتر گفت: «از زمانی که وارد اردوگاه تو شدم، اندوهم شدت یافته است و این به سبب آن است که تا زمانی که نزد تو رسیدم، هیچ سخن عربی نشنیدم و همراه تو همین گروه ایرانیان هستند...»⁶⁸ پس از شکست مختار سخنانی از آنان به فارسی، درباره واقع نشدن پیش‌بینی‌های مختار، نقل می‌شود. سخنانی مانند: این بار دروغ گفت.⁶⁹

مردم بصره با خراسان ارتباط بیشتری داشتند و با فارسی کم و بیش آشنا بودند. به ویژه که این منطقه و کوفه جزو ایران‌شهر بودند و در متن جمله‌های عربی برخی از اهالی

آن کلمه‌های فارسی دیده می‌شود.⁷⁰ ابن فندق، در تاریخ بیهق به نقل از کعبی بلخی در مفاخر نیشابور بیان می‌کند که محمد بن سعید بیهقی اولین شاعری بود که در بیهق در دوره اسلامی به زبان فارسی شعر سرود و درباره وی و شعرش توضیحاتی می‌دهد.⁷¹

علماء خراسان و فراگیری زبان عربی

بسیاری از فارس زبان‌های خراسان برای تحصیل علوم مهاجرت کردند و به تدریج عرب شدند. عرب زبان‌هایی نیز در خراسان به تدریج فارس شده و فرزندانشان به عربی صحبت نمی‌کردند. برخی از بومیان خراسان در ادب عربی به درجه‌ای رسیدند که خود اعراب نتوانستند به آن جایگاه دست یابند؛ مثلاً احمد بن محمد خازرنجی اهل خراسان که در زمان خودش امام اهل ادب خراسان بود هرگز به بادیه نرفت.⁷² در دوره‌های بعد، شاعران بزرگی در ادب عربی پیدا شدند که اصالتشان از بومیان خراسان بود.⁷³

در مجموع ایرانیانی که در عهد اموی مسلمان می‌شدند، اگر اهل دانش اندوزی بودند، ادب عربی را فرا می‌گرفتند. ایرانیان در این زمینه موفق بودند و زبان عربی را زبان دین خویش می‌دانستند. بشاربن برد از بومیان طخارستانی خراسان و موالی بنی عقیل، خطبه‌های مشهوری در ادب عربی ایراد کرده که برخی از آنان در منابع موجود است.⁷⁴ هم چنین ایرانیانی غیر خراسانی نیز، از نحویون معروف ادب عربی بودند.⁷⁵ شعبی از اشتغال برخی از موالی در خراسان به فراگیری علم نحو یاد می‌کند.⁷⁶

برخی از بزرگان ایرانی نیز به زبان عربی اشعاری سروده‌اند که برمکیان، خاندان بزرگ ایرانی بلخ از آن جمله‌اند.⁷⁷ با این وجود، درباره این که در اوایل عهد عباسی، برخی از خراسانیان بحث‌های علمی درباره مخلوق یا حادث بودن قرآن را به زبان فارسی مطرح می‌کردند. اخباری بیان شده است.⁷⁸ که این یک امر نادر است و شاید تحت تأثیر ذوق شخصی افراد، بحث‌های کلامی با زبان فارسی انجام می‌شد.

نهضت عباسی و عرب‌زبانان

درباره ضد عرب بودن نهضت عباسی بحث‌های مبالغه‌آمیز زیادی در منابع مطرح شده است. ابراهیم امام که عرب بود، نمی‌توانست دستور نابودی و بدرفتاری با عرب‌ها را در خراسان صادر کرده باشد. بسیاری از داعیان معروف عباسی مثل سلیمان بن کثیر، قحطبه بن شیب و لاهز بن قریظ، عرب و از قبیله‌های خزاعه، طی و تمیم بودند.

بر اساس روایتی سبب دستگیری ابراهیم امام، این بود که سفیری عرب زبان از سوی ابومسلم به نزد وی آمد و ابراهیم از این موضوع ناراحت شد. در نامه‌ای که ابراهیم امام به دست آن سفیر برای ابومسلم فرستاد، دستور قتل اعراب را داد. سفیر پس از بازگشت از نزد ابراهیم، نامه را گشود و موضوع را فهمید. او بلافاصله، ارتباط دعوت خراسانیان با ابراهیم را به بنی مروان گزارش داد.⁷⁹ این روایت که در منابع اولیه بیان نشده است درست نمی‌باشد؛ زیرا:

1- در اخباری دیگر آمده است که نصرین سیار از طریق جاسوسی که در نزد یاران ابومسلم، خود را اهل دعوت و طرفدار الرضا معرفی کرد، به نام ابراهیم و دعوت خراسانیان برای وی پی برد.⁸⁰

2- ابراهیم که عرب زبان بود چگونه انتظار داشت که سفیری فارس، نامه و اخبار خراسان را برایش بیاورد و در هیچ یک از منابع به آشنایی ابراهیم و سفاح با زبان فارسی اشاره نمی‌شود. ابومسلم را ابراهیم یا پدرش محمد تربیت کرده بودند و او به خوبی با اخلاق آنها آشنا بود. با هوش ابومسلم بعید است که او، سفیری را برخلاف روحیه ابراهیم، به نزد وی فرستاده باشد و از سویی سفیران از مطمئن‌ترین افراد بودند و هرگز نامه‌ها را نمی‌گشودند. از سویی دیگر مکاتبات داعیان عباسی به امام عباسی به دست طلحة بن رزیک برادر مصعب، پدر بزرگ طاهر سردار مأمون انجام می‌شد و نامه‌های امام را نیز او می‌خواند.⁸¹ سفاح در کوفه برای خراسانیان به عربی خطبه خواند و آنان با زبان فارسی وی را تأیید کردند و برخی مثل‌های معروف عربی در متن سخنانش مشاهده می‌شود.⁸²

3- به نظر می‌رسد که اعراب طرفدار امویان به عمد شایع کردند که نهضت عباسی ضد عرب زبانان و در تلاش برای نابودی همه آنان است تا موجب اتحاد اعراب خراسان بر ضد طرفداران عباسیان شوند در میان طرفداران و هواخواهان عباسیان، بومیان و اعراب زیادی بودند و در میان مخالفان ابومسلم نیز عرب زبانان و بومیانی حضور داشتند. در زمان اوج‌گیری دعوت ابومسلم، مخالفان وی از مضر، ری، یمنی‌ها و برخی ایرانیان برای نابودی نهضت عباسی و شاید تحت تأثیر موفقیت سیاه جامگان با تکیه بر ایرانیان، فردی ایرانی به نام مقاتل بن حیان نبطی را به فرماندهی برگزیدند.⁸³ شعارهای ضد عربی در نهضت عباسیان مطرح شد ولی بیشتر هدف طراحان آن، اعراب هم‌آهنگ با حکومت اموی بود. اعرابی که موالی و بومیان از برتری طلبی‌های آنان رنج بسیار می‌کشیدند و بر برتری و عصبیت خویش تأکید داشتند. سلم بن احوز مازنی، طرفدار متعصب نصر در برخورد با نماینده ابومسلم تأکید می‌کرد که ما عرب هستیم و شما برده درهم و دینار می‌باشید.⁸⁴ پس از هیجده ماه از آغاز کار ابومسلم، نصر بن سیار سپاهی برای سرکوب وی فرستاد که یکی از بومیان و وابستگانش به نام یزید در رأس سپاه قرار داشت.⁸⁵ این امر نشان می‌دهد که بومیان خراسان در میان نزدیکان نصر بن سیار حضور داشتند. از سویی بسیاری از اعراب، پس از پیروزی نهضت عباسی در خراسان باقی ماندند.

اگر برنامه و هدف عباسیان نابودی عرب در ایالت خراسان بود با پیروزی آنها باید تمام عرب‌های خراسان از بین می‌رفتند. حتی گاهی یاران ابومسلم به عربی شعر می‌سرودند.⁸⁶ و اگر قیام خراسانیان کاملاً بومی و ضد عرب بود و ابراهیم امام اصرار بر ضد عرب بودن آن داشت، نباید نام ایرانی ابومسلم را تغییر داده و نام عربی برای وی انتخاب می‌کرد. نسب اصلی ایرانی ابومسلم در منابع بیان شده و نام بیشتر اجداد وی، اسامی بومی ایرانی است.⁸⁷ برخی از پژوهش‌های معاصر بدون استناد به منابع، اسامی صد در صد ایرانی برای ابومسلم و تمام اجدادش بیان می‌کنند.⁸⁸ شاید برخی از این اسامی جعلی باشد ولی نام ایرانی ابومسلم و پدرش در منابع قرون نخستین بیان شده است.

بسیاری از نحوین بزرگ ادب عربی، پس از سقوط امویان از خراسان برخاستند. در

قرون بعد هم متکلمان خراسان به زبان عربی سخن می‌گفتند.⁸⁹ ابومسلم، نه تن از یاران خویش از ازدیان از جمله منتجع بن زبیر را برای دعوت شیبان به الرضا من آل محمد فرستاد.⁹⁰ که این نشان‌گر حضور اعراب در میان نزدیکان وی می‌باشد. این نکته که ابومسلم قبل از آشکار شدن قیام توانست برخی از امویان را به سمت خویش جذب کند، دلیل دیگری بر ضد عرب نبودن نهضت سیاه جامگان محسوب می‌شود. هم‌چنین عبدالجبار بن عبدالرحمن ازدی از سرداران ازدی خراسانی از طرفداران عباسیان بود که در زمان سفاح رئیس شرطه شد و منصور نیز برای مدتی حکومت خراسان را به وی داد.⁹¹ به نظر می‌رسد بر افتادن زبان عربی و بی‌رغبتی عموم مردم به آن و فارس شدن بسیاری از عرب‌های خراسان مربوط به سه یا چهار قرن پس از سقوط امویان باشد و دلیل آن، این که مؤلفی، چون نرشخی در عهد سامانیان که زبان فارسی توسعه زیادی پیدا کرد و از جانب آل سامان حمایت می‌شد، کتاب تاریخ بخارا را به عربی تألیف کرد و در قرن ششم بود که قباوی آن را به فارسی برگرداند. وی در این باره می‌نویسد:

*بیشتر مردم به خواندن کتاب عربی رغبت نمایند.*⁹²

تا قرن پنجم بیشتر کتاب‌ها به زبان عربی نوشته می‌شد و پس از آن، نگارش کتاب‌های فارسی گسترش یافت و در دوران مغول سرعت گرفت. از عهد صفویان به بعد بیشتر کتاب‌های تاریخی و اخلاقی به زبان فارسی و بیشتر کتاب‌های فقه، اصول، حدیث و رجال به زبان عربی نوشته می‌شدند.

اعراب و بومیان خراسان، اصطلاح‌ها و کلمه‌های مهم و ضروری را برای برقراری ارتباط با یک‌دیگر فرا گرفته بودند. اعراب زبان فارسی را بنا بر مدت حضورشان در خراسان و علاقه و دلبستگی خویش به آن ایالت فرا می‌گرفتند بومیانی نیز که علاقمند به فراگیری علوم و به ویژه علوم اسلامی بودند، زبان عربی را یاد می‌گرفتند. هم‌چنین برخی از داعیان و حاکمان، بر اساس ضرورت و برای برقراری ارتباط بهتر با هر دو زبان آشنا بودند و از هر دو استفاده می‌کردند.

جمع‌بندی

زبان عربی و فارسی در میان مردم خراسان عهد اموی مطرح بود با توجه به اینکه دین اسلام نظام طبقاتی را نفی می‌نمود، اعراب و بومیان خراسان در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند. آن‌ها اصلاحات مهم و ضروری زبان‌های یکدیگر را فرا گرفته بودند. ولی فارس‌ها و عرب‌ها در میان خودشان زبان مادری خود صحبت می‌کردند؛ البته کسانی از اعراب و بومیان هم بودند که به هر دو زبان کاملاً مسلط بودند که نمونه بارز آن ابومسلم خراسانی بود. آنچه باعث رونق زبان عربی می‌شد، حمایت دولت امری و دست‌یابی بومیان به برخی از مناصب بود، همچنین تمایل به پذیرش دیانت اسلام از سوی بومیان زبان عربی را رونق می‌داد. اعرابی هم که مایل به تأثیرگذاری بر بومیان در جهت جذب آنان به نهضت‌های مبارزاتی و یا تأثیرگذاری دینی بودند. سعی در یادگیری زبان فارسی داشتند؛ البته با توجه به مطرح شدن اصطلاحات فارسی آن عهد در جملات و اشعار مردم مثل نماز خواندن مردم بخارا، شعر کودکان بلخی و ... زبان فارسی باید تا حدودی متفاوت از فارسی نوین مطرح شده در عهد سامانی به بعد بوده باشد. حس استقلال ادبی خراسانیان در کنار علاقه‌مندی آنها به دیانت اسلام باعث پیدایش و گسترش زبان فارسی نوین در قرون بعد گردید، البته ورود ترکان و بعد از آن مغولان هم در بر افتادن زبان عربی از خراسان بسیار مؤثر بود.

پی‌نوشت‌ها

1. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی (القاهره: دارالصاوی، بی‌تا) ص 68.
2. یاقوت الحموی، *معجم البلدان*، الطبعة الثانية (بیروت: دارصار، 1995) ذیل فهلو.
3. الحموی، *تاریخ سیستان*، تحقیق ملک الشعرا بهار، چاپ دوم (تهران: کلاله خاور، 1366) مقدمه.
4. الحموی، *مجمّل التواریخ و القصص*، تحقیق ملک الشعرا بهار (تهران: کلاله خاور، بی‌تا).
5. احمد تفضلی، *آدم در آیین زرتشتی* «دایرة المعارف بزرگ اسلامی» زیر نظر موسوی بجنوردی، کاظم، چاپ دوم (تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، 1367) ج اول، ص 179.
6. بلعمی، *تاریخنامه طبری*، تحقیق محمد روشن، چاپ دوم (تهران: سروش، 1373) ج 3، ص 19.
7. *تاریخ سیستان*، پیشین، ص 32.
8. ابوبکر عبدالله بن عمر واعظی بلخی، *فضائل بلخ*، ترجمه عبدالله بن محمد بلخی، تصحیح عبدالحی حبیبی (بنیاد فرهنگ ایران، 1350) ص 29.
9. حاکم نیشابوری، *تاریخ نیشابور*، تلخیص خلیفه نیشابوری، به کوشش بهمن کریمی (تهران: کتابخانه ابن سینا، بی‌تا) ص 4.
10. محمد بن جریر طبری، *التاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الثانية (بیروت: دارالکتب العربی، 1967) ج 6، ص 478.
11. ابن ندیم، *الفهرست*، (بی‌جا، بی‌تا) ص 70.
12. ابو عثمان جاحظ، *رسائل الادبیه*، الطبعة الثانية (بیروت: دار مکتبه هلال، 1423) ج 3،

- ص 366.
13. مطهر بن طاهر مقدسی، *البدء و التاريخ* (پورسعيد، مكتبة الثقافة الدينية، بی تا) ج 6، ص 85.
14. ابو عبدالله محمد بن عبدالله جهشياری، *الوزراء و الكتاب*، ترجمه ابو الفضل طباطبایي (بی تا، بی جا، 1348) ص 67.
15. همان، ص 68.
16. ابو عبدالله احمد بن محمد ابن فقيه همدانی، *البلدان*، تحقيق يوسف الهادی، الطبعة الاولى (بيروت: عالم الكتب، 1416) ص 387.
17. ابن عبدربه، *عقد الفريد، الطبعة الاولى* (بيروت: دارالكتب العلميه، 1404) ج 4، ص 224.
18. جهشياری، *پيشين*، ص 100.
19. نرسخی، *پيشين*، ص 67.
20. عبدالحميد بن هبة الله ابن ابى الحديد، *شرح نهج البلاغه*، تحقيق محمد ابو الفضل (مصر: داراحياء الكتب العربيه، 1964) ج 18، ص 118.
21. ابن فقيه همدانی، *پيشين*، ص 609.
22. محمد بن جرير طبری، *پيشين*، ص 405.
23. ابوبکر محمد بن جعفر نرسخی، *تاريخ بخارا*، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبواي، تحقيق محمد تقی مدرس رضوی، چاپ دوم (تهران: توس، 1363) ص 67.
24. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، *احسن التقاسيم في معرفة الاقاليم*، الطبعة الثانية (مصر: مكتبة مدبولی، 1411) ص 335.
25. همان، ص 6 - 335.
26. مسعودی، *پيشين*.

27. ابن فقیه همدانی، پیشین، ص 608.
28. ابو یعقوب یوسف بن سفیان فسوی، *المعرفة و التاريخ*، تحقیق اکرم ضیاء العمری، الطبعة الثانية (بیروت: مؤسسه الرساله، 1401) ج 3، ص 394.
29. ابوالفرج اصفهانی، *الأغانی*، چاپ اول (بیروت: داراحیاء التراث العربی، 1415) ج 5، ص 193.
30. محمد بن جریر طبری، پیشین، ص 334.
31. ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ج 15، ص 256.
32. محمد بن جریر طبری، پیشین، ج 7، ص 119.
33. همان، ص 44.
34. همان، ص 43.
35. محمدجواد مشکور، *فرهنگ فرق اسلامی*، چاپ دوم (مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، 1372) ج 2، ص 21.
36. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه، علی نقی منزوی، ج 1 (بی‌جا، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، 1361) ص 92.
37. آبروی و دیگران، *تاریخ اسلام* (پژوهش دانشگاه کمبریج)، ترجمه احمد آرام، چاپ سوم (تهران: امیرکبیر، 1380) ص 144.
38. ابن خلکان، *وفیات الأعیان و ابناء الزمان*، تحقیق احسان عباس، الطبعة الثانية (قم: منشورات الشریف الرضی، 1364) ج 3، ص 148. امین الدوله افسطی، *المجموع الفیف*، الطبعة الاولى (بیروت: دارالغرب اسلامی، 1425) ص 166.
39. ابو القاسم علی بن حسین ابن عساکر دمشقی، *تاریخ مدینه دمشق* (بیروت: دارالفکر، 1415) ج 35، ص 413.
40. *مجلد التواریخ و القصص*، پیشین، ص 327.

41. همان، ص 327.
42. ابن ابى الحديد، *پيشين*، ج 13، ص 13.
43. ياقوت حموى، *معجم الادباء*، الطبعة الاولى (بيروت: دارالغرب الاسلامى، 1414) ج 2، ص 705.
44. مطهر بن طاهر مقدسى، *پيشين*، ج 6، ص 85.
45. محمد بن جرير طبرى، *پيشين*، ج 5، ص 624.
46. همان، ج 6، ص 317.
47. همان، ص 411.
48. همان، ص 500.
49. همان، ج 7، ص 98.
50. همان، ص 74.
51. نرشخى، *پيشين*، ص 83 - 84.
52. عزالدين ابوالحسن على بن اثير، *الكامل فى التاريخ* (بيروت: دارصادر، 1965) ج 5، ص 33.
53. محمد بن جرير طبرى، *پيشين*، ص 178.
54. *اخبار الدولة العباسية وفيه اخبار العباس وولده*، تحقيق عبدالعزيز الدورى و عبدالجبار مطلبى (بيروت: دارالطليعه، 1391) ص 198.
55. عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، *المبتداء والخبر فى تاريخ العربى والبربر و من عاصرهم من ذوى الشان الاكبر*، تحقيق خليل شحاده، الطبعة الثانية (بيروت: دارالفكر، 1408) ج 3، ص 98.
56. ابوالحسن على بن حسين مسعودى، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقيق اسعد داغر، چاپ دوم (قم: دارالهجره، 1409) ج 2، ص 229.

57. همان، ج 5، ص 319.
58. ابوالحسن علی بن حسین بن صدق، تاریخ بیهق، تصحیح احمد بهمنیار، چاپ دوم (تهران: کتابفروشی اسلامی، بی تا) ص 246.
59. محمد بن جریر طبری، پیشین، ج 7، ص 54.
60. همان، ج 5، ص 319.
61. همان، ص 294.
62. ابن سعید الاندلسی، المقتطف من ازاهر الطرف (قاهره: بی نا، 1425) ص 11.
63. ابن فندق، پیشین، ص 2.
64. بلعمی، پیشین، ص 16.
65. اخبارالدولة العباسية، پیشین، ص 375 - 376؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، ج 7، ص 417؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق سهیل ذکار و ریاض زرکلی، الطبعة الاولى (بیروت: دارالفکر، 1417) ج 3، ص 138.
66. محمد بن جریر طبری، پیشین، ص 415.
67. اخبارالدولة العباسية، پیشین، ص 376.
68. ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر مراجعه جمال الدین الشیال (قم: منشورات الرضی، 1368) ص 294.
69. محمد بن جریر طبری، پیشین، ج 6، ص 98.
70. همان، ج 5، ص 319.
71. ابن فندق، پیشین، ص 156، 255، 256.
72. یاقوت حموی، پیشین، ج 1، ص 204.
73. ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، الطبعة الاولى (بیروت: دارالکتب العلمیه، 1417) ج 6، ص 324.

74. ابو عثمان جاحظ، پیشین، ج 1، ص 49.
75. محمد بن جریر طبری، پیشین، ص 387.
76. ابن عبدربه، پیشین، ج 2، ص 275.
77. یاقوت حموی، پیشین، ج 2، ص 1226.
78. فسوی، پیشین.
79. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، الطبعة الثانية (بیروت: دارالتراث العربی) ج 8، ص 368.
80. محمد بن جریر طبری، پیشین، ج 7، ص 370.
81. همان، ص 119.
82. ابن اثیر، پیشین.
83. محمد بن جریر طبری، پیشین، ص 387.
84. اخبارالدولة العباسية، پیشین، ص 287.
85. محمد بن جریر طبری، پیشین، ص 358.
86. اخبارالدولة العباسية، پیشین، ص 314.
87. ابن عساکر دمشق، پیشین، ص 411.
88. سعید محمد کاظم امام، جغرافیای تاریخی خراسان (بی‌جا، انتشارات کتابخانه ملی ملک، 1348) ص 32.
89. ابن فقیه همدانی، پیشین، ص 608.
90. محمد بن جریر طبری، پیشین، ص 386.
91. ابو جعفر محمد ابن حبیب، المحبر، تحقیق ایلزه لیختن شتیتز (بیروت: دارالافاق الجدیدة، بی‌تا) ص 374.
92. نرشخی، پیشین، ص 4.